

روایت معصومه پورنادری، معلمی که در بحبوحه جنگ سنگر آموزش را با جان و دل حفظ کرد

# پناهگاهی برای علم

گزارش

مرجان قندی

گروه گزارش

جنگ تحمیلی دشمن صهیونی-آمریکایی جانش‌هایی را برای نظام آموزشی کشور به‌وجود آورد. یکی از این مشکلات، قطع شدن اینترنت و اختلال در ترافیک شبکه‌های شاد بود که آموزش مجازی را با موانعی مواجه کرد. در این شرایط سخت، معصومه پورنادری، معلم

«وظیفه ما معلمان فقط انتقال مطالب علمی نیست، ما با تربیت دانش‌آموزانی آگاه، مسئولیت‌پذیر و متعهد، نقش مهمی در شکل‌گیری جامعه سالم و پویا داریم. هر آموزش، گفته و کار ما، در ساختن فردای بهتر کشور نقش دارد. ما باغبانی هستیم که درخت دانش را می‌کاریم و با پرورش شاخه‌ها و میوه‌های ارزشمند آن، پایه‌های جامعه‌ای آینده‌دار و مستحکم را بنا می‌کنیم.» پورنادری در گفت‌وگو با «ایران» به بیان این موضوع، تجربه دوران پس از همه‌گیری کرونا را نقطه آغاز فاصله‌گرفتن بچه‌ها از فضای واقعی مدرسه می‌داند و می‌گوید: «آن روزها کلاس‌های درس به شکل مجازی و در پیام‌رسان «شاد» به راحتی برگزار می‌شد، اما در دوران جنگ تحمیلی ترافیک سنگین بود و زیرساخت‌ها دچار

## نگرانی با بیماران مدرسه دانش‌آموزان مینابی

او به نگرانی خانواده‌ها در دوران جنگ اشاره می‌کند و می‌گوید: «به آنها اطمینان می‌دادم که نگران نباشند؛ بالاخره من کاری می‌کنم که بچه‌ها تمام و کمال این پایه را پشت سر بگذارند. با وجود این اطمینان بخشی، همچنان دنبال راهی برای ادامه آموزش حضوری بودم. اما شرایط جنگ و خطر رفت‌وآمد دانش‌آموزان به مدرسه، به‌ویژه در فضایی که حتی بیماران مدارس برای دشمن خط قرمز نبود و نیست، آموزش حضوری را

گرفتم. برایم قابل قبول نبود. این موضوع بیشتر من را به این باور رساند که آموزش مجازی، جای کلاس حضوری برای این پایه را نمی‌گیرد.»

## پیشنهاد دادند که کلاس را در خانه‌هاشان برگزار کنیم، چون ما امن می‌دانستیم

پورنادری می‌گوید: «به مسجد نیی (ص) که در نزدیکی مدرسه قرار دارد، رفتم. هماهنگی‌های لازم را انجام دادم و قرار بر این شد که با همکاری چند نفر از مادران، کلاس را در طبقه دوم مسجد به صورت آزمایشی برگزار کنم تا بازخورد اولیه دانش‌آموزان را بسنجم. استقبال در روز اول بسیار خوب بود؛ از ۳۶ دانش‌آموز کلاس، فقط سه نفر غایب بودند که یکی از آنها به دلیل بیماری و دو نفر دیگر به دلیل ترس والدین از شرایط جنگ، نتوانستند حاضر شوند. با وجود استقبال خوب، پس از روز اول، دچار تردید شدم، چون مسجد میزبان برنامه‌های متنوعی از جمله مراسم فرهنگی-هنری و آموزش‌های زرمی و جنگی برای بسیجیان بود، متوجه شدم که بچه‌ها در آن شرایط، نمی‌توانند برای حضور در کلاس تمرکز لازم را داشته باشند. دوباره با در میان گذاشتن این موضوع با اولیا، خانم حمیدی، مادر یکی از دانش‌آموزان، پیشنهاد داد کلاس را در خانه ویلایی دوطبقه‌شان برگزار کنم. برای اطمینان از فراهم بودن شرایط در خانه آنها، به همراه نماینده اولیا و خانم حمیدی (صاحب‌خانه) به منزل‌شان رفتم. چون شرایط خانه مناسب بود، قرار شد با ایجاد تغییراتی در فضای خانه و جابه‌جایی وسایل‌شان، مکانی مناسب و خلوت برای برگزاری کلاس فراهم کنیم.»

این معلم فداکار توضیح می‌دهد: «با مدیر مدرسه تماس گرفتم و پس از توضیح کامل شرایط و برنامه پیشنهادی، مجوز شروع کلاس در این خانه را گرفتم. دوباره، به همراه نماینده اولیا، وسایلی مورد نیاز را از مدرسه جمع‌آوری کردیم و به منزل خانم حمیدی بردیم تا کلاس را از روز بعد آغاز کنیم.»

او می‌گوید: «در راستای اطمینان از ایمنی مادران و رفع نگرانی‌های احتمالی قانونی، متنی آماده کردم و آن را به همراه فرم رضایت‌نامه برای مادران ارسال کردم. متنی که در آن به موضوع آموزش در خانه اشاره شده بود. مادران با رضایت کامل موافقت کردند و کلاس را در خانه خود راه‌اندازیدیم. در روز اول، حضور مادران در کلاس بسیار زیاد بود. ما این کلاس را چند روز مانده به آتش‌سوزی در جنگ تحمیلی سوم در این خانه راه‌اندازی کردیم. شرایط سخت بود و همگی استرس داشتیم، اما من به این باور رسیده بودم که بچه‌ها در این خانه برایان مشکلی پیش نخواهد آمد. با خودم فکر می‌کردم کسی به این بچه‌ها پاک کاری ندارد. اما دوباره به یاد دانش‌آموزان مینابی می‌افتادم. دوباره خودم را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: نه، خدا هوای بچه‌ها را دارد که روز بعد با شنیدن خبر آتش‌سوزی، با خیال آسوده‌تری سر کلاس رفتیم.»

پورنادری درباره شرایط و حال و هوای برگزاری کلاس‌شان می‌گوید: «روز اول توصیه‌های لازم را به بچه‌ها کردم و گفتم که اینجا موقتاً حکم مدرسه را برای شما دارد، اما قوانین آن کمی متفاوت شده است. مثلاً ما اینجا زنگ‌های تفریح در حیاط نباید سر و صدا کنیم تا برای همسایه‌ها مزاحمت ایجاد نشود یا در رفت و آمدها باید ملاحظه داشته باشیم چون ما اینجا میهمان هستیم؛ هر کدام از ما می‌خواهیم داخل خانه شویم، باید کفش‌هایمان را جفت کنیم و مرتب بیرون در بگذاریم. وقتی همه با شرایط آشنا شدیم، تدریس و آموزش را شروع کردیم. حالا بچه‌ها کلاس را دوست دارند و خیلی خوشحالند که در کنار هم هستند. برای مراعات حال همسایه‌ها، فقط یکی از سه زنگ تفریح را به بچه‌ها اجازه می‌دهم به حیاط خانه بروند. بقیه زنگ‌های تفریح، بچه‌ها در همان اتاقی که کلاس داریم خوراکی می‌خورند، استراحت و با هم بازی می‌کنند، اما در تمام این لحظات کنارشان هستم و آنها را زیر نظر دارم. چون در این



خانه خاتم حمیدی که این روزها به کلاس درس بچه‌های پایه دومی تبدیل شده است



اینکه تا این لحظه هیچ گلایه‌ای درباره حضور بچه‌ها در این خانه نداشته‌اند، اما این حس در دلم هست که نکند کسی از آنها از این شرایط ناراضی باشد. من به عنوان معلم، نگاه افراد را خوب متوجه می‌شوم و حس می‌کنم یکی از همسایه‌ها رضایت کامل از این وضعیت ندارد و همین موضوع چند روزی است ذهنم را درگیر کرده است. به همین دلیل فکر کردم که در روز آخر با یک دسته گل از او دلجویی کنیم.»

او می‌گوید: «همکارانی که متوجه شدند کلاس‌های ما در منزل و با شرایط بهتر برگزار می‌شود، با من تماس گرفته‌اند و درباره وضعیت و رضایت دانش‌آموزان سؤال می‌کنند. آنها هم تمایل دارند در فرصت باقی‌مانده تا پایان سال تحصیلی، کلاس‌های حضوری را برای دانش‌آموزانشان برگزار کنند.»

پورنادری با ابراز عشق و علاقه خود به حرفه معلمی، می‌گوید: «من در هر شرایطی، چه به صورت آنلاین و چه حضوری، وظایفم را به بهترین نحو انجام می‌دهم. اما وقتی در شرایط جنگی قرار گرفتیم و متوجه شدم برخی دانش‌آموزان امکان استفاده از کلاس آنلاین را ندارند، وجدانم ناراضح بود که نکند آنها از بقیه عقب بمانند. اما حالا از کاری که کرده‌ایم و نتیجه‌ای که گرفته‌ایم، خوشحالم.»

نسبت به وضعیتی که در برگزاری کلاس آنلاین داشته‌اند، متوجه می‌شوند. «پورنادری با اشاره به شرایط جنگ و ملاحظاتی که در این باره می‌کند، می‌گوید: «هر کس در این شرایط ممکن است دچار استرس شده باشد؛ در این میان بچه‌ها بیشتر ممکن است تحت تأثیر قرار گرفته باشند. برای همین من سعی می‌کنم هیچ فشاری به دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان وارد نکنم. از همه کارهایی که در کلاس انجام می‌دهیم، عکس و فیلم می‌گیرم و در گروهی که در فضای مجازی با بچه‌ها والدین داریم، می‌گذارم. چون ممکن است بعضی از بچه‌ها به دلیل شرایط سرعت نوشتن‌شان پایین‌تر باشد و نتوانند مطالبی که روی تخته نوشتیم یا توضیحات را یادداشت کنند.»

او با ابراز خرسندی از وضعیت فعلی، می‌گوید: «خدا را شکر، برگزاری کلاس‌های ما با اعلام آتش‌سوزی همزمان شد. در حال حاضر روحیه بچه‌ها، والدین و من از این شرایطی که مهیا شده، خیلی خوب است و همه راضی هستیم.»

و سروصدای احتمالی، مزاحمتی برای اهالی محل ایجاد نکنند. برای جلب رضایت میزبان‌ها با مادران قرار گذاشتیم روزانه دو نفر از مادران پس از پایان کلاس، اتاقی که به عنوان کلاس درس استفاده می‌شود را تمیز کنیم و به خانم حمیدی، تحویل دهیم. اولیای دانش‌آموزان همیشه در هر کاری بالاترین همراهی و همکاری را با من داشته‌اند و دوست دارم پایان سال از تک‌تک آنها تقدیر شود.»

پورنادری به نقش حمایتی خانم حمیدی، میزبان آنها در منزل و اشاره می‌کند و می‌گوید: «خانم حمیدی فداکاری بزرگی کرده‌اند و محل زندگی‌شان را از صبح تا ظهر در اختیار ما می‌گذارند. او برای برگزاری کلاس در شرایط ایده‌آل، حمایتی بی‌نظیر از ما دارد. حتی از من هم حساس‌تر است؛ به طوری که هنگام پایین رفتن دانش‌آموزان از پله‌ها در حیاط، تک‌تک آنها را همراهی می‌کند تا از بروز هرگونه اتفاق ناگوار جلوگیری شود. صبح‌ها، تمام وسایل لازم برای تدریس را آماده می‌کند که این توجه و دقت برای من بسیار ارزشمند است.»

او به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایش برای برگزاری این کلاس اشاره می‌کند و می‌گوید: «چالشی که در این شرایط دارم و من را کمی نگران می‌کند، همسایه‌های میزبان است، با

در این کلاس، منوط به داشتن لباس فرم و رضایت‌نامه امضا شده و همراه با اثر انگشت والدین‌شان است و دانش‌آموزانی که بدون این شرایط بیایند، پذیرفته نخواهند شد.»

پورنادری با اشاره به رابطه دوستانه‌اش با دانش‌آموزان و مادران آنها می‌گوید: «از روز اول به مادران گفتم که هدف من و آنها یکی است و طی سال تحصیلی به همکاری آنها نیاز دارم. خدا را شکر این همکاری و همدلی در تمامی برنامه‌های مدرسه و فعالیت‌های خارج از آن، به خوبی مشهود بود و مادران همیشه با من همکاری می‌کنند. ما این کلاس را چند روز مانده به آتش‌سوزی در جنگ تحمیلی سوم در این خانه راه‌اندازی کردیم. شرایط سخت بود و همگی استرس داشتیم، اما من به این باور رسیده بودم که بچه‌ها در این خانه برایان مشکلی پیش نخواهد آمد. با خودم فکر می‌کردم کسی به این بچه‌ها پاک کاری ندارد. اما دوباره به یاد دانش‌آموزان مینابی می‌افتادم. دوباره خودم را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: نه، خدا هوای بچه‌ها را دارد که روز بعد با شنیدن خبر آتش‌سوزی، با خیال آسوده‌تری سر کلاس رفتیم.»

## سربرازان کوچک

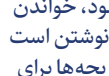
این معلم به دغدغه‌های دانش‌آموزان در دوران جنگ تحمیلی اشاره می‌کند و می‌گوید:

## اینجا من فقط معلم نیستم

پورنادری درباره شرایط و حال و هوای برگزاری کلاس‌شان می‌گوید: «روز اول توصیه‌های لازم را به بچه‌ها کردم و گفتم که اینجا موقتاً حکم مدرسه را برای شما دارد، اما قوانین آن کمی متفاوت شده است. مثلاً ما اینجا زنگ‌های تفریح در حیاط نباید سر و صدا کنیم تا برای همسایه‌ها مزاحمت ایجاد نشود یا در رفت و آمدها باید ملاحظه داشته باشیم چون ما اینجا میهمان هستیم؛ هر کدام از ما می‌خواهیم داخل خانه شویم، باید کفش‌هایمان را جفت کنیم و مرتب بیرون در بگذاریم. وقتی همه با شرایط آشنا شدیم، تدریس و آموزش را شروع کردیم. حالا بچه‌ها کلاس را دوست دارند و خیلی خوشحالند که در کنار هم هستند. برای مراعات حال همسایه‌ها، فقط یکی از سه زنگ تفریح را به بچه‌ها اجازه می‌دهم به حیاط خانه بروند. بقیه زنگ‌های تفریح، بچه‌ها در همان اتاقی که کلاس داریم خوراکی می‌خورند، استراحت و با هم بازی می‌کنند، اما در تمام این لحظات کنارشان هستم و آنها را زیر نظر دارم. چون در این



سه روز در هفته از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۱۲ کلاس را برگزار می‌کنم. هر روز معمولاً سه کتاب مختلف فارسی، علوم و هدیه را درس می‌دهم. اما بیشتر این ساعات را به درس فارسی اختصاص می‌دهم، چون عمده مطلب یادگیری که باید در پایه دوم انجام شود، خواندن و نوشتن است تا بچه‌ها برای پایه سوم آماده شوند



همکارانی که متوجه شدند کلاس‌های ما در منزل و با شرایط بهتر برگزار می‌شود، با من تماس گرفتند و درخواست کردند که در فضای مجازی با بچه‌ها کار کنم تا کلاس‌های حضوری را بتوانم برگزار کنم. اما من به این باور رسیده بودم که بچه‌ها در این خانه برایان مشکلی پیش نخواهد آمد. با خودم فکر می‌کردم کسی به این بچه‌ها پاک کاری ندارد. اما دوباره به یاد دانش‌آموزان مینابی می‌افتادم. دوباره خودم را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: نه، خدا هوای بچه‌ها را دارد که روز بعد با شنیدن خبر آتش‌سوزی، با خیال آسوده‌تری سر کلاس رفتیم.»



همکارانی که متوجه شدند کلاس‌های ما در منزل و با شرایط بهتر برگزار می‌شود، با من تماس گرفتند و درخواست کردند که در فضای مجازی با بچه‌ها کار کنم تا کلاس‌های حضوری را بتوانم برگزار کنم. اما من به این باور رسیده بودم که بچه‌ها در این خانه برایان مشکلی پیش نخواهد آمد. با خودم فکر می‌کردم کسی به این بچه‌ها پاک کاری ندارد. اما دوباره به یاد دانش‌آموزان مینابی می‌افتادم. دوباره خودم را دلداری می‌دادم و می‌گفتم: نه، خدا هوای بچه‌ها را دارد که روز بعد با شنیدن خبر آتش‌سوزی، با خیال آسوده‌تری سر کلاس رفتیم.»



برش

